

به نام خدا

خوراکِ جان

در می‌زنند. آن را باز می‌کنید و با یک غریبه روبرو می‌شوید. بی‌درنگ سؤال می‌کنید که کیست، یا فرستاده‌ی چه کسی است، و با شما چه کار دارد.

برایتان هدیه‌ای آورده است؛ نوعی غذا که پیشتر آن را ندیده‌اید و برایتان تازگی دارد!

پرسش‌های بیشتری در ذهنتان شکل می‌گیرد.

از خود می‌پرسید:

آن خوراک چیست و با چه کیفیت و چه موادی، توسط چه کسانی فراهم آمده و هزینه‌ی تهیه‌ی آن از چه محل تأمین شده است؟ آیا افرادی شایسته و کاردان آن را آماده کرده‌اند؟ آیا سالم است و به من می‌سازد؟ نکند سلامتی‌ام را به خطر اندازد و مرا بیمار کند؟

آیا آورنده‌ی آن حاضر است، پیش چشم من، خودش از آن بچشد و با این کار به من اطمینان خاطر ببخشد؟ در این کوچه افراد دیگری هم زندگی می‌کنند، چرا از میان ایشان مرا انتخاب کرده است و آن هدیه را برای سایر همسایگان نبرده است؟

برای دادن آن هدیه چه انگیزه‌ای دارد و تا چه حد در نیت خود صادق است؟

چرا آن «ناآشنا» اصرار دارد که پیشکش او را بپذیریم؟ مبادا با ردّ احسان او دل‌آزرده‌اش کنم.

خیر. این «حق» شماست که پیش از شنیدن پاسخ‌های گویا و پذیرفتنی برای این پرسش‌ها،

از قبول هدیه‌اش بپرهیزید و این «وظیفه‌ی» اوست که خود پیشقدم شده و با پاسخگویی به آن‌ها

شما را از نگرانی بیرون آورد.

باز هم در می زنند. یک غریبه دیگر. او نیز هدیه ای در دست دارد. برایتان «نوشته» ای به ارمغان آورده است و پای می فشارد که آن را بپذیرید و بخوانید.

نظیر همان سؤالات به ذهنتان یورش می آورند:

آن نوشته درباره چیست و از چه راه فراهم گردیده است؟

نویسنده کیست و آیا صلاحیت پرداختن به آن مقوله را دارد؟ چرا - و در پاسخ به چه نیاز یا پرسشی - آن موضوع را برگزیده است؟

به چه نیت و با چه هدف و انگیزه ای آن نوشته را عرضه کرده است و روی سخنش با چه کسانی است؟
و در رسیدن به آن هدف تا چه حد صادقانه و موفق عمل کرده است؟

آیا تمایلی به پاسخ گویی به این سؤالات از خود نشان می دهد؟

و از همه مهمتر:

آیا او به درستی آن مطالب ایمان دارد و خود آن ها را در زندگی اش به کار می بندد؟

رواست که این بار و در پذیرش این هدیه نگرانی بیشتری داشته باشید و محتاط تر عمل کنید، چرا که گفته ها و نوشته ها غذای روح و «خوراکِ جان» اند و جان و روان حساس تر و گزندپذیرتر از جسم اند و آسیب دیدگی آن ها ماندگارتر است.

خواهران و برادران گرامی:

این بار «من» ام. یک «درد آشنا» است که در می زند. پیرمردی که نزدیک به هفتاد سال به سوی سرنوشتِ خویش ره سپرده و اینک ره آوردِ این سفر دشوار و دیر پا را در چند نوشته برایتان به ارمغان آورده است. از سر لطف، بابِ قلب های مهربانِ خویش را به روی او بگشایید. نیازی به پرسیدن نیست. او خود به زبانی ساده برایتان خواهد گفت که این آرزومندِ نیکبختی و بهروزیِ شما کیست و با چه انگیزه ای و از سویِ چه کسی به سرایِ شما روی آورده است. رویِ سخنش با چه کسانی است. در کوله بارِ خویش چه همراه دارد و چگونه به آن دست یافته است.

بی گمان با این امید در می زند که این ره آوردِ او بتواند برای شما نیز سودی در بر داشته باشد. شاید فردا آفتابِ زندگی اش از لب بام هم رفته باشد و دیگر نتواند کوبه درِ خانه شما را در دست گیرد. پس هم اکنون از سرِ مهر در را به رویش بگشایید و او را در اجرای عهدی که با پروردگار مهربان بسته است یاری کنید.

باشد که، به خواست خدای یکتا، از رهگذرِ این همدلی ها و همیاری ها، هیچ کس، روز رستاخیز، در پیشگاهِ آفریدگار «تهی دست» نماند.